

مواجهه فیلسوفان اسلامی با معرفت‌شناسی غربی

مهدی عبدالهی*

چکیده

معرفت‌شناسی اسلامی یکی از دانش‌های نوپا در منظومه دانش‌های فلسفی است. نوشتار حاضر قصد آن دارد با روش تحلیل عقلی هویت معرفتی این دانش، ضرورت و نسبت آن با دیگر دانش‌های بشری را تبیین کرده، سپس ماجرای این علم را در میان علوم اسلامی به تصویر بکشد. بنا بر مهم‌ترین یافته‌های این مقاله، فیلسوف بزرگ معاصر علامه طباطبایی را باید بنیان‌گذار این دانش در جهان اسلام دانست که پس از ورود فلسفه‌های مادی و اندیشه‌های پوزیتیویستی غرب به ایران به‌درستی ضرورت این امر را برای مقابله عالمانه با این اندیشه‌ها دریافت. پس از ایشان، دیگر فیلسوفان مسلمان معاصر این مسیر را ادامه دادند و با تنظیم، تبویب و تدوین مسائل معرفت‌شناسی موجب گسترش این دانش گردیدند و با نظریه‌پردازی به تعمیق و تحکیم مسائل آن پرداختند؛ چنان‌که دیدگاه‌های معرفت‌شناختی را در حل مسائل سایر دانش‌ها به‌خصوص معرفت‌های دینی به کار گرفتند. به‌کارگیری معرفت‌شناسی در تبیین معارف اسلامی و دفاع از آنها در برابر هجوم دیدگاه‌های وارداتی از الهیات مسیحی یکی از درخشان‌ترین نتایج حضور و گسترش این دانش در قلمرو علوم عقلی اسلامی بوده است. به نظر می‌رسد در آینده نیز یکی از مهم‌ترین ثمرات این دانش می‌تواند تأمین مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی مطلوب باشد.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی، علامه طباطبایی، معرفت‌شناسی دین، علوم انسانی اسلامی.

مقدمه

دانش معرفت‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم فلسفی از دانش‌های نوین یاد در ساحت علوم عقلی در اندیشه اسلامی و در میان علوم اسلامی است. با این حال این دانش بنیادین و تأثیرگذار در عمر کوتاه خود مراحل بالندگی و استحکام را به سرعت پشت سر نهاده، نهال نورسته آن در حوزه‌های علمیه نه تنها به درختی با ریشه‌های مستحکم و شاخه‌های افراشته تبدیل گشته، بلکه میوه‌های شیرین آن نیز در سفره علوم اسلامی خودنمایی می‌کند.

نظر به اهمیت این دانش در میان معارف بشری، در این نوشتار ابتدا به توضیح موضوع این دانش و تبیین هویت معرفتی آن در میان سایر دانش‌های بشری، اهمیت و ضرورت آن می‌پردازیم؛ سپس پیشینه پیدایش، تحولات و پیشرفت‌های آن در میان حوزویان و در نهایت کاستی‌های موجود و چشم‌انداز آینده آن را بررسی می‌کنیم.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، مقاله پیش رو را می‌توان پژوهشی نو در موضوع به شمار آورد و تا کنون چنین تحقیقی در خصوص تحولات دانش معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی صورت نگرفته است. البته برخی محورهای بحث همچون پیشینه معرفت‌شناسی در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی در برخی آثار به‌اجمال آمده است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸ / حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۳۸-۴۰)؛ اما تفصیل این مسئله و سایر محورهای اصلی نوشتار فاقد پیشینه به نظر می‌آیند.

الف) تعریف معرفت‌شناسی

برای ما بسیار پیش آمده که با مسئله‌ای مواجه شدیم که صاحب‌نظران درباره آن اختلاف دارند، بلکه در امور روزمره و ساده نیز میان مردم عادی تفاوت رأی وجود دارد؛ حتی ممکن است هر یک از دو طرف نزاع برای دیدگاه خود شواهد حسی، استدلال عقلی یا نقل‌های تاریخی ارائه کنند. چگونه می‌توان در این منازعات، حقیقت را یافت؟ حتی در موارد وفاق نیز این پرسش مطرح است که آیا ممکن نیست در شناخت حقیقت، خطایی رخ داده باشد؟ پرسش یادشده معرفت‌های خودمان را نیز شامل می‌شود؛ چراکه موارد

متعددی پیش آمده که خود را واجد معرفت می‌انگاشتیم؛ اما پس از گذشت زمان دریافتیم که بر خطا بوده‌ایم. بالاتر از این آیا در مواردی که متوجه خطای خود نمی‌شویم، به واقع حقیقت را کشف کرده‌ایم؟ پس یک پرسش حیاتی پیش روی ماست که آیا من به حقیقت دست یافته‌ام. چگونه می‌توانیم به ادراک خود یا دیگران اعتماد کنیم؟ آیا معرفت‌های حسی، تجربی، عقلی و دینی ما نمی‌تواند خطا باشد؟ اگر همه فهم‌ها خطاپذیر باشند، چگونه می‌توان به دستاوردهای دانش‌های گوناگون اعتماد کرد؟ آیا اصلاً حقیقت دست‌یافتنی است و اگر معرفت‌ها قابل اعتماد نباشند، زندگی چگونه خواهد بود؟

هر دانشی موضوعی دارد که در مسائل مختلف آن علم از اوصاف و ویژگی‌های موضوع یادشده بحث می‌شود؛ به تعبیر فنی «موضوع کل علم ما یبحث فیهِ عن عوارضه الذاتیة» (الشریف الجرجانی، [بی‌تا]، ص ۱۹۹. التهانوی، ۱۹۹۶م، ج ۱، ص ۷)؛ برای مثال دانش حساب از عدد، هندسه از شکل و فیزیک از جسم بحث می‌کنند. اما در معرفت‌شناسی - چنان‌که از عنوانش پیداست - از معرفت بحث می‌شود؛ به بیان دیگر ما در هر دانشی در صددیم به اوصاف و ویژگی‌های موضوع آن دانش معرفت پیدا کنیم؛ اما شناخت‌شناسی مجموعه مسائلی است که به بررسی ویژگی‌های خود معرفت می‌پردازد. در هر دانشی به دنبال «معرفت به موضوع» آن دانش هستیم و در دانش معرفت‌شناسی مقصود «معرفت به معرفت» است. بدین ترتیب معرفت‌شناسی دانشی است که موضوع آن خود معرفت است.

افزون بر مسائل پیش‌گفته مسائل دیگری نیز درباره خود معرفت قابل طرح است؛

الف) معرفت به هر چیزی ابزاری متناسب با خود می‌طلبد؛ برای نمونه شنیدنی‌ها را نمی‌توان مشاهده کرد یا چشید؛ دیدنی‌ها را نمی‌توان شنید؛ روابط میان اعداد را نمی‌توان لمس کردن فهمید. فاعل معرفت به بسیاری از امور دسترسی دارد؛ اما بسیاری از امور نیز هستند که از حیث زمان و مکان خارج از دسترس اویند؛ از این رو برای معرفت به آنها باید به گواهی و نقل دیگران استناد نماید. حاصل آنکه معرفت به محسوسات از عهده حواس برمی‌آید؛ چنان‌که برای شناخت امور معقول باید عقل را به کار بست. رویدادهای تاریخی را نیز با هیچ یک از راه‌های نام‌برده نمی‌توان شناخت.

ب) معرفت اقسام گوناگونی دارد. هنگامی که درد می‌کشیم، به درد خودمان معرفت داریم؛ اما این شناخت از آن درد خاص با شناختمان هنگام یادآوری آن متفاوت است؛ چنان‌که با شناخت فرد دیگری از این درد ما نیز متفاوت است.

پژوهش در این دانش برای پاسخ به پرسش‌هایی مانند این است:

- معرفت چیست؟
- آیا معرفت امکان‌پذیر است؟
- اقسام معرفت کدام است؟
- راه‌های کسب معرفت کدام است؟
- چگونه می‌توان اعتبار معرفت‌های گوناگون را مشخص کرد؟

بنابراین «معرفت‌شناسی دانشی است که اساسی‌ترین مسائل بشری همچون چیستی معرفت، منابع یا راه‌های دست‌یابی انسان به معرفت، اقسام و ارزش‌یابی انواع معرفت‌های بشری و تعیین معیار صدق و کذبشان را می‌کاود» (حسین‌زاده، ۱۳۹۷، ص ۳۳).

اصطلاح اپیستمولوژی (Epistemology) در زبان انگلیسی نیز از دو واژه یونانی اپیستمه (Episteme) به معنای معرفت و لوگوس (Logos) به معنای تبیین و شناخت آمده است (Audi, 1999, pp.273, 518).

مهم‌ترین مسئله معرفت‌شناسی، ارزش یا اعتبار معرفت است. مقصود از ارزش در برخی دانش‌ها مانند اقتصاد، سودمندی است؛ اما در معرفت‌شناسی سودمندی معرفت برای انسان محل بحث نیست. پرسش از ارزش معرفت، سؤال از منافع مترتب بر معرفت نیست؛ بلکه مقصود از ارزش معرفت‌شناختی واقع‌نمایی معرفت است. هر دانشمندی در قلمرو دانش خود به دنبال پرده‌برداشتن از چهره واقعیت است؛ بلکه هر انسانی هنگامی که در کوچک‌ترین امور سراغ شناخت می‌رود، در صدد آن است که واقعیت را بشناسد. بر این اساس معرفت‌شناسان بدون توجه به آثار و منافع عملی معرفت‌ها در این خصوص پژوهش می‌کنند که تا چه اندازه می‌توان در فهم واقعیت‌ها به معرفت‌های خود اعتماد کنیم. پس مقصود از ارزش یک معرفت، میزان اعتمادپذیری آن معرفت برای فهم و کشف واقعیت

است. معرفت معتبر یا حقیقی معرفتی است که می‌توان با آن واقعیت را کشف کرد. درمقابل معرفت نامعتبر معرفتی است که نمی‌توان در فهم واقعیت به آن اعتماد کرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۴۶).

مشکل اساسی در باب ارزش شناخت این است که چگونه می‌توان اثبات کرد که شناخت انسان مطابق با واقع است؟ این مشکل در موردی رخ می‌نماید که بین شناسنده و متعلق شناخت واسطه‌ای در کار باشد که به لحاظ آن، فاعل شناسایی، متصف به «عالم» و متعلق شناسایی، متصف به «معلوم» گردد؛ به دیگر سخن، علم غیر از معلوم باشد، اما در موردی که واسطه‌ای در کار نباشد و عالم، وجود عینی معلوم را بیابد، جای چنین پرسشی هم نخواهد بود. بنابراین شناختی که شأنیت حقیقت‌بودن - یعنی مطابق با واقع بودن - و خطاب‌بودن - یعنی مخالف با واقع بودن - را دارد، همان شناخت حصولی است و اگر شناخت حضوری، متصف به حقیقت شود، به معنای نفی خطا از آن است (همان، ص ۲۴۷).

ب) پیشینه معرفت‌شناسی

در بررسی پیشینه تاریخی معرفت‌شناسی باید میان پیشینه مسائل معرفت‌شناختی و تاریخ معرفت‌شناسی به مثابه یک دانش تفاوت نهاد. برخی از مسائل معرفت‌شناسی نظیر امکان معرفت و راه‌ها و ابزارهای آن قدمتی دیرین دارند و از عصر یونان باستان مطرح بوده‌اند. در تاریخ فلسفه در قرن پنجم پیش از میلاد از اندیشمندانی یاد می‌شود که خود را «سوفیست» یعنی حکیم و دانشور می‌خواندند. سوفسطاییان با وجود اطلاعات گسترده از دانش‌های عصر خویش، منکر حقایق ثابت و مطلق بودند و امکان شناخت یقینی را منتفی می‌انگاشتند. سوفیست‌ها با وجود اشتراک در انکار معرفت یقینی و مطلق دو دسته بودند: شکاکان و نسبی‌گرایان. شکاکیت نگرشی است که امکان دست‌یابی انسان به معرفت یقینی را انکار می‌کند. این عنوان بر هر دیدگاهی اطلاق می‌شود که ارزش معرفتی باورهای ما را انکار کند؛ خواه این انکار ناظر به امکان حصول معرفت یقینی و خواه ناظر به موجه‌بودن معرفت باشد یا اینکه معقول‌تر بودن معرفت به نفی آن را انکار نماید (Cohen, 1998, p.493). گرگیاس (۴۸۰-۳۷۵ ق.م) دومین سوفسطایی بزرگ یونان باستان مدعی بود: «هیچ

چیز وجود ندارد. اگر هم چیزی وجود داشته باشد، قابل شناخت نیست، اگر هم قابل شناخت باشد، قابل انتقال به دیگران نیست» (Guthrie, 1997, p.193). مدعای نخست نفی واقع‌گروی هستی‌شناختی است و بخش دوم مدعایی معرفت‌شناختی است که امکان دستیابی به معرفت را انکار می‌کند.

اما مدعای نسبیت‌انگاری معرفت‌شناختی آن است که دانسته‌های ما انسان‌ها همواره بر اساس فرهنگ‌ها، گروه‌های اجتماعی، دوره‌های تاریخی و حتی افراد متفاوت می‌شوند و هیچ تلاشی توان فیصله‌دادن به این اختلافات را ندارد. بر این اساس صدق باورها نسبی بوده، بر پایه نگرش شخصی، روی‌کردها و دیگر ویژگی‌های فردی-اجتماعی افراد و به طور کلی بر اساس زمینه‌های مفهومی، تاریخی و فرهنگی افراد تعیین می‌شوند (Baghramian, 1985, p.92). نسبیت‌گرایان دستیابی به معرفت مطلق را انکار کرده، همه ادراکات انسان‌ها را به رغم اختلاف‌هایشان، حقیقت و صادق می‌دانند. بر مبنای نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی، انسان و ذهن او معیار معرفت است. بنابراین به تعداد انسان‌ها ممکن است معرفت‌ها تغییر کنند؛ همان‌گونه که سلیقه‌های غذایی و پوشاکی افراد متفاوت‌اند؛ معرفت نیز یک سلیقه است.

پیشینه نسبیت‌گرایی به پروتاگوراس (۴۲۰-۴۹۰ ق.م) می‌رسد که بر این باور بود عقیده‌ای که هر کس درباره چیزی دارد، برای او حقیقت است. افلاطون دیدگاه او را این چنین نقل کرده است: «آدمی مقیاس همه چیز است، مقیاس اینکه آنچه هست، چگونه هست و مقیاس اینکه آنچه نیست، چگونه نیست» (ر.ک: افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۹۲).

بدین ترتیب از ۲۵ قرن پیش‌تر یکی از دشوارترین مسائل معرفت‌شناختی که بررسی دعاوی شک‌گرایانه و نسبی‌انگارانه جریان سوفیسم شکل گرفت.

مسئله دیگری که در میان اندیشمندان پیش از سقراط مطرح بود، نزاع بر سر «راه‌ها و ابزارهای معرفت بشری» بود. عده‌ای از جمله هراکلیتوس (۵۴۰-۴۸۰ ق.م) بر اعتبار حس پای می‌فشرده‌اند؛ اما ال‌ثایان نظیر پارمنیدس (۵۱۵-۴۴۰ ق.م) معتقد بودند «نباید به حواس اعتماد کرد، بلکه در مقابل باید با عقل داوری کرد» (Guthrie, 1969, V.2, p.23).

افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) نیز معتقد بود نمی‌توان به جهان محسوس معرفت پیدا کرد؛ اما *ارسطو* (۳۸۴-۳۲۲ ق.م) اعتبار حس و عقل هر دو را پذیرفت.

مبناگروی یکی دیگر از مسائل معرفت‌شناختی است که ریشه در فلسفه یونان باستان دارد. بنا بر تلقی مشهور در معرفت‌شناسی مغرب‌زمین، معرفت به «باور صادق موجه» تعریف می‌شود و مبناگروی رایج‌ترین نظریه در توجیه معرفت است. مهم‌ترین بیان مبناگرایان در دفاع از مبناگروی و طرد دیدگاه‌های رقیب به‌خصوص انسجام‌گروی، «استدلال از راه دور و تسلسل» است که تا گذشته‌های دور قابل ردیابی است و می‌توان آن را در سخنان *ارسطو* سراغ گرفت (Aristotle, 1991, p.490).

اما معرفت‌شناسی به عنوان رشته‌ای مستقل و شاخه خاصی از علوم فلسفی پیشینه چندان کهنی ندارد. رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) و جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴م) را می‌توان نخستین پایه‌گذاران معرفت‌شناسی دانست. دکارت در اثر معروف خویش **تأملات در فلسفه اولی** (۱۶۴۱م) پیش از ورود به هستی‌شناسی، مسئله شکاکیت را بجد طرح و ارزیابی کرد. سپس *جان لاک* در کتاب **جستاری در خصوص فاهمه بشری** (۱۶۸۹) مسائل معرفت‌شناسی را در کسوت یک دانش مستقل به بحث گذاشت. نگاهی گذرا به آثار کلاسیک فلسفه مدرن به‌روشنی نشان می‌دهد فیلسوفان غربی در این مقطع از تاریخ فلسفه به جای فلسفیدن درباره هستی و واقعیات عینی به بررسی خود معرفت روی آوردند. عناوین آثاری چون **جستارهایی نوین در ادراک بشری** (اتمام در ۱۷۰۴م) از لایب‌نیتز در پاسخ به *جان لاک*، **رساله‌ای در اصول معرفت بشری** (۱۷۱۰م) از جرج برکلی، **کاوشی در خصوص فهم بشری** (۱۷۴۸م) نوشته دیوید هیوم و **سنجش عقل محض** (۱۷۸۱م) از *ایمانوئل کانت* گویای آن است که فیلسوفان مدرن در خلال این نوشته‌ها در صدد پاسخ به مسائل معرفت‌شناختی بوده‌اند.

ج) تأسیس دانش معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی

در اندیشه اسلامی مباحث معرفت‌شناختی تا دوران اخیر در ابواب گوناگونی به طور پراکنده و در ضمن سایر مباحث مطرح بوده است. در آثار منطقی در بحث تصور و تصدیق

و نیز در بخش برهان از امکان معرفت و مدعای سوفسطاییان سخن گفته‌اند. در فلسفه نیز در مسئله وجود ذهنی و نیز مباحث مربوط به علم از اقسام و ویژگی‌های معرفت بحث کرده‌اند. نظر به جایگاه تزلزل‌ناپذیر عقل در فلسفه اسلامی، فیلسوفان مسلمان ضرورتی برای بررسی تفصیلی مسائل شناخت به صورت نظام‌مند و در کسوت یک شاخه مستقل از فلسفه نمی‌دیدند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۵۰).

اما در دوران معاصر، حضور اندیشه‌های علوم انسانی غربی به‌خصوص رواج فلسفه غرب در فرهنگ اسلامی سبب شد فیلسوفان اسلامی به نحو ویژه به این حوزه معرفتی توجه کرده، آثار درخوری در این زمینه از خویش بر جای نهادند. یکی از فیلسوفان معاصر گفته است:

با توجه به شرایط فعلی که اندیشه‌های غربیان کمابیش در محافل فرهنگی ما نفوذ یافته و بسیاری از مسلمات فلسفه الهی را زیر سؤال برده است، نمی‌توان کادر مسائل فلسفه را بسته نگاه داشت و روش سنتی را در طرح و تنظیم مباحث، ادامه داد؛ زیرا این کار علاوه بر اینکه از رشد و تکامل فلسفه به وسیله برخورد با دیگر مکاتب جلوگیری می‌کند، روشنفکران ما را هم که خواه‌ناخواه با اندیشه‌های غربی آشنا شده و می‌شوند، نسبت به فلسفه اسلامی بدبین می‌سازد و چنین توهمی را در ایشان پدید می‌آورد که این فلسفه کارایی خود را از دست داده و دیگر توان هم‌اوردی با سایر مکتب‌های فلسفی را ندارد و در نتیجه روزبه‌روز بر گرایش ایشان به سوی فرهنگ‌های بیگانه افزوده می‌شود (همان، ص ۱۵۱).

در این میان علامه طباطبایی مفسر و فیلسوف بزرگ معاصر را باید نخستین اندیشمند مسلمان دانست که در مواجهه با فلسفه‌های جدید غرب با نگارش کتاب اصول فلسفه

رنالیسم* (۱۳۹۷ق) به شیوه‌ای ابتکاری درباره معرفت‌شناسی سخن گفت. علامه طباطبایی نقطه عطفی در فلسفه اسلامی به شمار می‌آید؛ زیرا افزون بر انتقال میراث فرهنگی گذشتگان به نسل آینده، راه نویی در فلسفه گشود و مسائل جدیدی مطرح کرد و برای بسیاری از مسائل راه حل‌های جدیدی ارائه داد. «یکی از مسائلی که ایشان به صورت مسئله مستقل در فلسفه اسلامی مطرح کردند و قبل از ایشان به این صورت مطرح نبود، مسئله ارزش شناخت است» (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۵۷).

در این کتاب بر خلاف متون سنتی فلسفه اسلامی، مباحث فلسفی با معرفت‌شناسی آغاز می‌شود و در خلال پنج مقاله (مقاله دوم تا هفتم) از مهم‌ترین مسائل نظیر رنالیسم و ایدئالیسم و ارزش معلومات سخن گفته می‌شود. بدین ترتیب معرفت‌شناسی به عنوان دانشی مستقل در سنت فلسفه اسلامی شکل گرفت و فیلسوفان متأخر، این مسیر را ادامه دادند، آثار فراوانی در این زمینه فراهم آوردند.

د) جایگاه ممتاز کتاب اصول فلسفه رنالیسم در اندیشه اسلامی معاصر

کتاب **اصول فلسفه رنالیسم** افزون بر جایگاهی که از منظر بنیان‌گذاری دانش معرفت‌شناسی دارد، اثری جریان‌ساز در حوزه اندیشه فلسفی و معرفت دینی ایران زمین به شمار می‌آید. این کتاب نتیجه نخستین مقابله و رویارویی فلسفه اسلامی با فلسفه‌هایی است که از دنیای غرب وارد فرهنگ مکتوب جامعه ایران شدند. تحولات دنیای غرب بر اساس مبانی ویژه آن شکل گرفته است. غرب پس از رنسانس ابتدا مبادی فکری و مبانی فلسفی خود را دگرگون کرد، با پیشینه دینی خود ستیز نمود و عقلانیت گسسته از آسمان شهود را در قالب سازه‌های مفهومی چندی به بند آورد و همراه با آن جریان‌های آمپریستی و پوزیتیویستی معرفت را شکل داد و بر این بنیان‌ها فرهنگ و تمدن خود را سازمان بخشید. اندیشمندان ایرانی در قرن نوزدهم که هنگام بسیج استعمار و غلبه قدرت غرب بود، در

* این کتاب در آغاز، در سننامه علامه بود که بحث‌های فلسفی ویژه‌ای بوده که توسط علامه برای برخی از طلاب حوزه علمیه قم تدریس می‌شده است. ایشان ابتدا مباحث را خودشان می‌نوشتند و سپس آنها را در جلسات درس به بحث می‌گذاشتند.

نخستین نگاه با مظاهر مادی این تمدن آشنا شدند و از آن پس نیز به اقتباس دانش‌های تجربی آن بسنده کردند. نخستین آثار مربوط به فلسفه غرب در دهه بیست وارد فرهنگ مکتوب ما شد. دهه بیست هنگام بروز روشنفکری در ایران بود که تأثیرپذیری از مارکسیسم از مشخصات عمده آن بود. بدین ترتیب فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک به همراه لوازم و آثار انسانی و اجتماعی آن در مرکز توجهات فلسفی آن بخشی از جامعه ایران قرار گرفت که شیفته مصرف تولیدات غربی بودند.

حوزه علمیه قم که در خلال دهه بیست، پس از اختناق بیست‌ساله شاهد نخستین روزهای باروری و نشاط علمی خود بود، ابتدا به احیای موارث فلسفی شیعه همت گماشت و در دومین گام با استفاده از آن میراث در میدان فکری جدید به دفاع از مرزهای عقیدتی و فرهنگی اجتماع پرداخت. نتیجه این حرکت کتاب **کشف الاسرار** امام راحل و کتاب **اصول فلسفه علامه طباطبایی** بود. **امام خمینی** □ در سال‌های نخست دهه بیست ضمن تلاش برای احیای علوم عقلی در کتاب **کشف الاسرار** از برخوردهای سلبی و تهمت‌هایی پاسخ داد که هستی حوزه‌های علمی را هدف قرار داده بود و علامه **طباطبایی** در تداوم کار **امام خمینی** □ بر کرسی تدریس علوم عقلی استقرار یافت. ایشان پس از پرورش نسلی آشنا با مفاهیم و علوم عقلی به تدوین **اصول فلسفه** پرداخت و از چالش‌هایی که ترجمه فلسفه‌های غربی برای تفکر دینی پدید آورده بودند، پاسخ داد و افزون بر آن نقدهای بنیادینی بر فلسفه‌های مادی و دیدگاه‌های فلسفی معاصر وارد ساخت. این کتاب به‌سان حصار محکم و حصنی استوار از مرزهای باور و اعتقاد دینی جامعه محافظت کرد و از زمان انتشار نخستین جلد آن در سال‌های نخست دهه سی همواره به صورت متنی تأثیرگذار باقی ماند. در ادامه نیز کتاب‌های دیگری با اقتباس و بهره‌وری از آن شکل گرفت (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۱۸-۲۰).

هـ) ضرورت معرفت‌شناسی و نسبت آن با سایر علوم بشری

اهمیت دانش معرفت‌شناسی و ضرورت اهتمام به مسائل آن، از اندکی تأمل در موضوع و توجه به مسائل آن آشکار می‌شود. اهمیت هر دانش ریشه در جایگاه موضوع آن دارد و

بسته به اهمیت پرسش‌هایی است که دانش یادشده عهده‌دار پاسخ به آنهاست. از آنجا که مسائل معرفت‌شناختی ناظر به بنیادی‌ترین امر انسانی یعنی معرفت است و پاسخ‌های عرضه‌شده به پرسش‌های مطرح در آن تأثیرات بنیادین در عرصه‌های دانش و کنش بشری دارند، هیچ تردیدی در اهمیت این دانش باقی نمی‌ماند. علامه طباطبایی مقاله چهارم اصول فلسفه رئالیسم را با اشاره به اهمیت مسائل معرفت‌شناختی این گونه آغاز می‌کند: «بررسی مسئله علم و معلوم را از لحاظ اهمیت باید در جرگه مسائل درجه یک فلسفه قرار داد؛ زیرا تا ما هستیم سروکاری به غیر علم نداریم» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۶۳).

فیلسوف شهید، استاد مطهری نیز در تأکید بر اهمیت مباحث شناخت‌شناسی فرموده است: «مسئله شناخت یا نظریه شناخت و به تعبیر علمای امروز عربی زبان «نظریه المعرفة» امروز اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده است و کمتر مسئله‌ای به اندازه مسائل مربوط به مسئله شناخت، امروز مهم شناخته می‌شود» (مطهری، ۱۳۹۴، ص ۱۲).

چنان‌که لورنس بونجور از معرفت‌شناسان برجسته معاصر نیز در خصوص ضرورت اهتمام به مسئله شک‌گروی گفته است: «اگر شک‌گرایان وجود نداشتند، کسانی که با جدیت به معرفت‌شناسی می‌پردازند، ناگزیر باید آنها را به طور فرضی خلق می‌کردند» (Bonjour, 1985, pp.14-15).

در تعریف معرفت‌شناسی روشن شد که بنیادی‌ترین مسئله ناظر به معرفت این است که چگونه مطابقت قضایای ذهنی خود را با واقع احراز کنیم. در پیشینه غربی این دانش نیز گفته شد پاره‌ای از مسائل این دانش عمری به درازای ۲۵ قرن دارند. اکنون اگر به مسئله مهم دیگری در این زمینه توجه داشته باشیم، ضرورت طرح این مباحث در حلقه‌های آموزشی و پژوهشی دوچندان می‌شود. این مسئله عبارت است از غیرتاریخی بودن مسائل فلسفی. به طور کلی مسائل فلسفی از جمله معرفت‌شناختی بر خلاف مسائل برخی علوم، تاریخ‌مند و محدود به برهه زمانی خاصی نیستند تا با گذشت زمان به تاریخ اندیشه ملحق شوند، بلکه پرسش‌های فلسفی و معرفت‌شناختی به اقتضای موضوع غیرمکانی و غیرزمانی آنها، همواره پرسش‌هایی زنده در عرصه دانش بشری‌اند؛ بلکه بالاتر از آن، هیچ دیدگاه

معرفت‌شناختی برای همیشه از عرصه این دانش کنار نمی‌رود؛ بلکه امکان دارد دیدگاهی پس از گذشت چند قرن بار دیگر از زیر خاک اشکالات جوانه زده، با عبور از لابه‌لای انتقادات بار دیگر سر برآورد. افلاطون و ارسطو هیچ‌گاه اهمیت خود را در فلسفه از دست نمی‌دهند و همواره برای اهل فلسفه الهام‌برانگیزند؛ چنان‌که مدعیات گرگیاس و پروتاگوراس نیز هرگز دفن‌شدنی نیستند؛ از همین روست که شک‌گروی و نسبی‌انگاری پس از ۲۵ قرن همچنان در دنیای غرب حضور دارند. به گفته چارلز لندسمن:

امروزه حتی فیلسوفانی که به طور رسمی در زمره شک‌گرایان به شمار نمی‌آیند، در عمل برای تثبیت ادعاهای خود از احتجاج‌هایی استفاده می‌کنند که خالی از گرایش‌های شک‌گرایانه نیست. نسبی‌گرایی، قراردادگرایی (Conventionalism)، ساخت‌گرایی (Structurism)، اصالت فاعل شناسا (Subjectivism)، ناواقع‌گروی و پراگماتیسم نمونه‌هایی از این گونه گرایش‌ها را به دست می‌دهند» (Landesman, 2002, p.viii).

به گفته ریچارد پاپکین پست‌مدرنیسم صورت نوین و افراطی شک‌گروی است که در نیمه دوم قرن حاضر پدید آمده و منکر هر گونه چارچوب عقلی برای بررسی مسائل عقلانی است (Popkin, 2006, p.59).

حاصل آنکه نگرش‌های فلسفی هرگز با صحنه علم وداع همیشگی نمی‌کنند، بلکه همواره این احتمال وجود دارد که آرای معرفت‌شناختی کهن با صورت‌بندی‌های نو بار دیگر تجدید حیات پیدا کنند. بدین ترتیب اهمیت این مسائل و ضرورت اهتمام جدی‌تر و عمیق‌تر به آنها روشن‌تر می‌شود.

برای آنکه به جایگاه خطیر این دانش و تأثیر پاسخ‌هایی که یک معرفت‌شناس به پرسش‌های آن می‌دهد، بیشتر پی ببریم، شایسته است نسبت این دانش را با سایر دانش‌های بشری واکاوییم. به گفته یکی دیگر از فیلسوفان نوصدرایی معاصر:

تأثیر مهم معرفت‌شناسی در آرای گوناگون اهل کلام و فلسفه و افکار متضارب رشته‌های گوناگون کلامی با هم و مسلک‌های متنوع فلسفی با

یکدیگر و مشرب‌های متعدد عرفانی با همدیگر کاملاً مشهود است. از این رو علامه طباطبایی (رحمه‌الله) که در این جهت پیشگام بودند... بخش قابل ملاحظه‌ای از اصول فلسفه [رئالیسم] را به معرفت‌شناسی اختصاص داده و آن را قبل از طرح بسیاری از مسائل اصیل فلسفی ارائه نموده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص ۳۵).

بنا بر نظریه علم‌شناختی فیلسوفان و منطق‌دانان اسلام، هر دانشی سه مؤلفه اساسی دارد: موضوع، مسائل و مبادی. بدنه اصلی دانش را مسائل آن تشکیل می‌دهند. مسائل هر علم عبارت‌اند از قضایایی که از احکام و ویژگی‌های موضوع دانش با روش مقبول در آن دانش سخن می‌گویند. اما مسئله مهم آن است که تحقیق در مسائل یک علم اغلب مبتنی بر گزاره‌هایی است که اعتبار و حقیقت آنها را باید خارج از آن علم جست‌وجو کرد. این گزاره‌ها به اصطلاح «مبادی علم» محسوب می‌شوند که به مبادی تصویری و تصدیقی تقسیم می‌گردند. مبادی تصدیقی، مقدماتی هستند که استدلال‌های آن علم مبتنی بر آنها می‌باشند و خود بر دو دسته‌اند: «اصول متعارف» و «اصول موضوعه». اصول موضوعه قضایایی غیر بدیهی و نیازمند اثبات‌اند که باید در دانشی دیگر بررسی و اثبات شوند (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۱۵۵ / طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۵-۳۹۶ / علامه حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۳-۲۱۴ / مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۷-۸۸).

نگرش علم‌شناختی یادشده که هویت یک منظومه معرفتی را وابسته به مبادی و مبانی به‌کاررفته در آن می‌داند، نظام طبقه‌بندی علوم را نیز نظامی طولی تصویر می‌کند؛ چراکه با توجه به جایگاه مبادی یک علم در اثبات و نفی محمولات مسائل آن روشن می‌شود که دانش‌هایی که عهده‌دار تبیین و اثبات مبادی دانش دیگری هستند، نقش بسزایی در شکل‌گیری آن بازی می‌کنند. اگر دانش (۲) نیازمند دسته‌ای از مبانی است که دانش (۱) عهده‌دار پاسخ به آنهاست، شکل‌گیری مسائل دانش (۲) و دگرگونی و تحول در آنها به طور منطقی مبتنی بر مسائل دانش (۱) است؛ از سوی دیگر هر گونه تغییر در مسائل دانش (۱) که مبادی دانش (۲) را تأمین می‌کند، مسائل دانش (۲) را دچار دگرگونی می‌کند.

بنیادی‌ترین مبادی علوم حقیقی را باید در میان گزاره‌ها و مسائل شاخه‌های گوناگون علوم فلسفی جست‌وجو کرد. به همین جهت بود که پیشینیان، فلسفه را مادر علوم می‌خواندند. از قضا میان خود شاخه‌های فلسفه نیز سلسله‌مراتب دانشی برقرار است. بنیادی‌ترین گزاره‌های معرفتی در معرفت‌شناسی بررسی می‌شوند و در مرتبه دوم، نوبت به هستی‌شناسی عقلی می‌رسد که به دنبال دست‌یابی به نگرشی کلی به هستی و شناخت اوصاف و احکام کلی وجود است.

هر گونه پژوهش در قلمرو علوم بشری، پیش از همه مبتنی بر حل و فصل مسائل معرفت‌شناختی است. چنان‌که اشاره کردیم، در معرفت‌شناسی با این گونه پرسش‌هایی مواجهیم که آیا معرفت‌های بشری واقع‌گرایند یا ناواقع‌گرا؟ مطلق‌اند یا نسبی؟ منابع و ابزارهای معرفت کدام‌اند؟ آیا معرفت انسان محدود به معرفت حسی است یا از معرفت عقلی نیز بهره دارد؟ آیا ابزارهای متعارف معرفت، توان فراهم‌آوردن همه معرفت‌های مورد نیاز انسان را دارند یا آنکه دست این ابزارها از برخی واقعیات کوتاه است و باید دست به دامان وحی شویم؟ پاسخ‌های متفاوت اندیشمندان به چنین پرسش‌هایی نتایج متفاوتی در علوم دیگر به بار خواهند آورد. استاد مطهری می‌گوید:

دنیا دنیای مکتب و ایدئولوژی است. مکتب و ایدئولوژی بر پایه جهان‌بینی است و جهان‌بینی بر پایه شناخت. از اینجا انسان به اهمیت مسئله شناخت پی می‌برد. آن که ایدئولوژی‌اش مثلاً بر اساس جهان‌بینی مادی است، جهان‌بینی مادی‌اش بر اساس نظریه خاصی در باب شناخت است. آن دیگری ایدئولوژی دیگری دارد بر اساس جهان‌بینی دیگری و آن جهان‌بینی بر اساس نظریه‌ای است که در باب شناخت دارد. این است که ما قبل از بحث درباره ایدئولوژی‌ها، مکتب‌ها و جهان‌بینی‌ها باید تکلیف مسئله شناخت را روشن کنیم (مطهری، ۱۳۹۴ ص ۱۶-۱۷).

از سوی دیگر افزون بر مؤلفه‌های سه‌گانه موضوع، مبادی و مسائل که منطق‌دانان اسلامی از آنها سخن گفته‌اند، حل مسائل علمی نیازمند گزینش روش صحیح پژوهش

است. دسته‌بندی علوم بر اساس اسلوب و روش تحقیق به سه دسته علوم عقلی، تجربی و نقلی نشان‌دهنده جایگاه اساسی روش تحقیق در دانش است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۶-۷۷). روش‌شناسی دانش‌های بشری نیز به شدت متأثر از معرفت‌شناسی و در واقع برآمده از دیدگاه‌های معرفت‌شناختی است. دانش معرفت‌شناسی به ما می‌آموزد که همه مسائل علمی را نمی‌توان با ابزارها و روش یکسان تحقیق و بررسی کرد؛ بلکه ابزارها و منابع گوناگونی برای معرفت بشری وجود دارد. در واقع روش تحقیق و ابزار مناسب معرفت در هر مسئله و دانشی به موضوع آن مسئله و دانش بستگی دارد. از آنجا که واقعیات هستی همگی از یک سنخ نیستند، معرفت به هر واقعیتی روش و ابزاری متناسب با آن می‌طلبد و هر منبعی تنها برای معرفت به متعلقات خاصی کارایی دارد. حاصل آنکه پژوهش در هر دانش و حل مسائل آن نیازمند و مبتنی بر روش‌شناسی صحیح می‌باشد که تا اندازه بسیاری برآمده از معرفت‌شناسی و وابسته به ذات موضوع آن دانش و موضوعات مسائل آن است.

از آنچه در تبیین نسبت معرفت‌شناسی با سایر دانش‌ها گفته شد، آشکار می‌شود که اثرگذاری دیدگاه‌های معرفت‌شناختی در علوم دیگر فراتر از دگرگونی در مسائل و تک‌گزاره‌های آنهاست؛ بلکه گاه چهره مسائل یک دانش را به کلی زیرورو می‌کند. یکی از روشن‌فکران در خصوص تأثیر نگرش‌های معرفت‌شناختی غربیان در دیدگاه‌های خداشناختی ایشان می‌گوید: پا به پای تکامل فکری بشر و هرچه کاوش‌های معرفت‌شناختی و خودآگاهی انسان از کارکردها و توانایی‌های ذهن خویش افزایش می‌یابد، انسان متوجه می‌شود که شایسته نیست فاهمه و ناطقه او درباره آن سوی طبیعت مشهود و قابل تحقیق تجربی، نظرپردازی و زبان‌بازی و رمزگردانی و بلندپروازی کند (نمونه‌اش رهیافت‌های بیکن، هیوم، کانت، فلسفه تجربی و تحلیل منطقی زبان و...). در نتیجه خداباوران متقاعد می‌شوند که خدا را بیش از یک مقوله فلسفی برهانی و چنان سرفی معنوی و راز الهامات اخلاقی و مینوی جست‌وجو کنند (فراستخواه، ۱۳۷۷، ص ۴۲۲-۴۲۳).

مواضع و نگرش‌های معرفت‌شناختی می‌توانند هویت معرفتی یک دانش را نیز دگرگون

کنند و پاسخ‌های ایجابی را یک‌سره به نفی و انکار تبدیل کنند. به گفته یکی از فیلسوفان معاصر معرفت‌شناسی فلسفه الهی هم تجربیدی و هم تجربی است؛ اما وقتی فلسفه از آن صبغه الهی بی‌بهره شد و بر اساس «لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» معرفت‌شناسی‌اش فقط تجربی شد، محصول آن، فلسفه الحادی خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۹-۱۰)؛ یعنی فلسفه الهی محصول معرفت‌شناسی عقلی است؛ چنان‌که معرفت‌شناسی پوزیتیویستی ناگزیر سر از الحاد درمی‌آورد.

بنا بر نگرش پوزیتیویستی در معرفت‌شناسی، تنها ابزار معتبر برای معارف بشری، حس و تجربه است. پوزیتیویست‌های منطقی گزاره‌هایی را که به روش تجربی قابل تحقیق نباشند، به کلی فاقد معنای معرفت‌بخش می‌انگاشتنند. بر این اساس گزاره‌های متافیزیکی به کلی مهمل و بی‌معنا هستند و باید آنها را یک‌سره کنار نهاد (See: Ayer, 1952, pp.35, 41). این عده با ادعای اینکه هیچ عرصه‌ای از عالم نیست که تحت قوانین تجربی درنیاید، فلسفه نظری را که به مثابه علمی غیر تجربی به مطالعه بخشی از واقعیات عالم می‌پردازد، به شدت انکار می‌کردند (Ibid, p.48). بنا بر این نگرش معرفت‌شناختی، سخن گفتن از موجودات غیر محسوس و به اصطلاح قرآن، امور غیبی همچون خدای متعال، بهشت و جهنم و روح مجرد معنای محصلی ندارد.

موقعیت بنیادین معرفت‌شناسی نسبت به سایر علوم و تأثیر ریشه‌ای آن در دیگر دانش‌ها بیش و پیش از سایر حوزه‌های معرفتی در علوم فلسفی به‌ویژه متافیزیک خودنمایی می‌کند. تفاوت بنیادین میان فلسفه اسلامی و فلسفه مدرن غربی نیز در واقع برآمده از تفاوت در نگره‌های معرفت‌شناختی آنهاست. به گفته یکی از فیلسوفان معاصر:

کانت ارزش‌یابی شناخت و توان عقل را مهم‌ترین وظیفه فلسفه قلمداد کرد؛ ولی ارزش ادراکات عقل نظری را تنها در محدوده علوم تجربی و ریاضی و در خدمت آنها پذیرفت و نخستین ضربه سهمگین را از میان عقل‌گرایان بر پیکر متافیزیک وارد ساخت؛ هرچند قبلاً هیوم چهره برجسته مکتب تجربه‌گرایی (= آمپریسم) حمله سختی را آغاز کرده بود و بعداً هم به وسیله پوزیتیویست‌ها به صورت جدی‌تری دنبال شد.

بدین ترتیب تأثیر عینی شناخت‌شناسی در سایر رشته‌های فلسفی و راز انحطاط فلسفه غربی آشکار می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹).

درست در نقطه مقابل فلسفه غرب، یکی از علل موفقیت فلسفه اسلامی مبانی مستحکم معرفت‌شناسی آن بوده است:

بر خلاف نوسانات و بحران‌هایی که برای فلسفه غربی به‌ویژه در زمینه شناخت‌شناسی پیش آمده، به طوری که بعد از گذشت ۲۵ قرن از طول عمر آن هنوز هم نه‌تنها بر پایگاه محکم و استواری دست نیافته، بلکه می‌توان گفت پایه‌هایش لرزان‌تر هم شده است، بر عکس، فلسفه اسلامی همواره از موضع نیرومند و استواری برخوردار بوده و هیچ‌گاه دست‌خوش تزلزل و اضطراب و بحران نگردیده است و با اینکه کمابیش گرایش‌های مخالفی در کنار آن به‌وجود آمده و گه‌گاه فلاسفه اسلامی را درگیر کرده، ولی پیوسته موضع قاطع ایشان مبنی بر اصالت عقل در مسائل متافیزیکی کاملاً محفوظ بوده و بدون اینکه از ارج تجارب حسّی بکاهند و اهمیت به‌کارگیری روش تجربی را در علوم طبیعی انکار کنند، بر استفاده از متد تعقلی در حلّ مسائل فلسفی تأکید داشته‌اند و برخورد با گرایش‌های مخالف و دست و پنجه نرم‌کردن با منتقدان و جدل‌پیشگان نه‌تنها سستی و ضعفی در ایشان پدید نیاورده، بلکه بر نیرو و توانشان افزوده است و چنین بوده که درخت فلسفه اسلامی روزبه‌روز شکوفاتر و بارورتر و در برابر حملات دشمنان، مقاوم‌تر و آسیب‌ناپذیرتر شده است و هم‌اکنون قدرت کامل بر دفاع از مواضع حقه خویش و پیروزی بر هر حریفی را دارد (همان، ص ۱۴۹).

(و) مراحل تکامل معرفت‌شناسی اسلامی

دانش معرفت‌شناسی پس از بنیان‌گذاری آن در فلسفه اسلامی توسط فیلسوف بزرگ معاصر علامه طباطبایی مسیر گسترش و تکامل را در پیش گرفت. مرحله نخست این پیشرفت و

بالتدگی توسط تربیت‌یافتگان و شاگردان ایشان تحقق یافت. شاخص‌ترین فعالیت‌هایی که از سوی دانش‌آموختگان مکتب علامه در زمینه معرفت‌شناسی به سامان آمد، تولید و نگارش برخی آثار مهم در این زمینه بود.

اصول فلسفه و روش رئالیسم حاصل پاورقی‌های استاد مطهری بر کتاب **اصول فلسفه رئالیسم** بود که آن را شرح و تفسیر می‌کرد. ایشان در سال ۱۳۵۶ شمسی نیز در برخی سخنرانی‌هایشان از مسائل معرفت‌شناختی بحث کردند که در کسوت کتاب **مسئله شناخت** منتشر گردید.

آیت‌الله جعفر سبحانی به درخواست علامه **اصول فلسفه** را به عربی ترجمه کرد (الطباطبائی، ۱۳۸۴، ص ۳) و خود دو کتاب مستقل در این زمینه به رشته تحریر درآورد: **نظریة المعرفة: المدخل إلى العلم و الفلسفة (۱۴۱۰ق)** و **الإلهیات و شناخت در فلسفه اسلامی**.

کتاب **شناخت‌شناسی در قرآن (۱۳۷۱)** نیز حاصل تأملات آیت‌الله جوادی آملی در قلمرو مباحث معرفت‌شناختی است که بعداً نسخه تکمیل‌شده آن به معرفت‌شناسی در قرآن تغییر نام داد. کتاب مهم دیگر ایشان **شریعت در آینه معرفت: بررسی و نقد نظریه قبض و بسط تنوریک شریعت (۱۳۷۲)** است که در آن بر اساس دیدگاه‌های معرفت‌شناختی خویش به نقد یکی از دیدگاه‌های تأثیرگذار در قلمرو معرفت‌شناسی دین پرداخته‌اند.

دیگر دانش‌آموخته مکتب علامه طباطبایی که نقش بسزایی در گسترش و تعمیق مباحث معرفت‌شناختی بر عهده دارد، مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی است. مهم‌ترین اثر مکتوب ایشان در این زمینه کتاب **آموزش فلسفه** که در هفت بخش سامان یافته است و برای نخستین بار مبحث شناخت‌شناسی، پس از مباحث مقدماتی و پیش از هستی‌شناسی آمده است. این کتاب از زمان نگارش تا کنون مهم‌ترین متن آموزشی فلسفه اسلامی به زبان فارسی بوده است؛ از این رو نقش بسیاری در گسترش و ترویج معرفت‌شناسی در میان

فلسفه‌آموزان و طلاب داشته است. دیگر فعالیت ایشان که موجب تعمیق مباحث این دانش گردید، تشکیل چندین دوره میزگردهای معرفت‌شناسی است. در این میزگردها از سال ۱۳۷۵ به بعد، بیش از صد جلسه در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی □ با مدیریت علمی ایشان و با حضور چندین استاد سرشناس فلسفه اسلامی و فلسفه غرب یعنی استاد غلامرضا فیاضی، دکتر محمد لگنهاوسن و آقای مصطفی ملکیان برگزار شد. هدف اصلی این هم‌اندیشی‌ها استنباط، تبیین و بررسی مبانی و دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی در حوزه معرفت‌شناسی بود. در این گفت‌وگوها دیدگاه‌های فیلسوفان مسلمان با اندیشه‌های معرفت‌شناختی فیلسوفان غربی نیز تطبیق و مقایسه شده است. حاصل این جلسات از سال ۱۳۹۵ برای دسترسی پژوهش‌گران در فرایند انتشار قرار گرفته است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۵).

حاصل فعالیت‌های علمی طبقه دوم معرفت‌شناسان اسلامی پس از علامه طباطبایی را می‌توان در سه محور دسته‌بندی کرد:

۱. تنظیم، تبویب و تدوین مسائل معرفت‌شناسی

یکی از مهم‌ترین اقدامات فیلسوفان اسلامی پس از علامه را باید سروسامان‌بخشیدن به مسائل متفرق شناخت‌شناسی و تنظیم آنها در یک مجموعه نظام‌مند به شمار آورد. بی‌تردید صورت‌بندی نظام مسائل یک دانش نقش کلیدی در گسترش و آموزش آن دارد. به همین جهت، این پژوهش‌گران با رجوع به سنت فلسفه اسلامی و آثار پیشینیان، دیدگاه‌های معرفت‌شناختی را استنباط و به صورت نظام‌مند تدوین و ارائه کردند تا این مسائل متفرق در کسوت دانشی مستقل به جامعه علمی عرضه شود. شاید بیشترین نقش در این عرصه متعلق به کتاب آموزش فلسفه باشد که به جهت درسی‌بودنش توانست تأثیر فراوانی در شکل‌دهی به تعریف و چارچوب مسائل ایفا کند؛ از سوی دیگر موجب گسترش مباحث معرفت‌شناختی و اهتمام استادان، پژوهش‌گران و فلسفه‌آموزان به این مسائل شد.

۲. نظریه‌پردازی در مسائل معرفت‌شناسی

دومین فعالیت درخشان طبقه دوم پژوهش‌گران معرفت‌شناسی اسلامی، نظریه‌پردازی در

مسائل اساسی و نوآوری در حل مشکلات بنیادین این دانش بود. فعالیت نخست به اصطیاد مسائل و استنباط دیدگاه‌های پیشینیان اختصاص داشت؛ اما روشن است که میراث گذشتگان پاسخ‌گوی همه مسائل این دانش نبود و بازکردن گره‌های پیچیده این علم در گرو بازاندیشی و پژوهش‌های نوین بود؛ از این رو این اندیشمندان هرگز در آرای پیشینیان توقف نکردند؛ بلکه با بهره‌گیری از خرمن دانش فیلسوفان پیشین خود به اندیشه‌ورزی در خصوص مسائل معرفت‌شناسی پرداختند و با طرح دیدگاه‌های نوین گام‌های مهمی در مسیر پیشرفت این دانش برداشتند.

برای نمونه -چنان‌که پیش از این گفتیم- بحث کانونی معرفت‌شناسی مسئله ارزش شناخت است. به اعتقاد آیت‌الله مصباح این مسئله نه در فلسفه اسلامی و نه در فلسفه غرب راه حل روشنی نداشته است. از نظر ایشان فیلسوفان غربی از عهده حل این مشکل برنیامده‌اند، بلکه گره بر گره افزوده‌اند:

با پیشرفت علوم، در غرب این مشکل به جای اینکه به راه حل اساسی دست یابد، روزبه‌روز اشکال بیشتری پیدا می‌کرد... در فلسفه غرب نه تنها قدمی برای حل این معما برنداشته‌اند، بلکه روزبه‌روز بر ابهام آن افزوده‌اند. البته کسانی هستند که مدعی یافتن و درک واقعیات خارجی هستند، ولی کسانی که از دقت نظر بیشتری برخوردارند و به عمق مسئله توجه می‌کنند و در صدد راه حلی برای آن هستند، غالباً به بن‌بست رسیده‌اند (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۶۲).

در سنت فلسفه اسلامی نیز این مسئله به بداهت آن واگذار شده است. فیلسوفان اسلامی در مقابل سوفسطایی‌گری و انکار علم موضع قاطعی گرفتند و سوفیسم را با دلایل نقضی رد کردند و تنها بحثی که می‌توان از سخنان ایشان درباره کشف واقعیت و مطابقت علم با واقعیات خارجی به دست آورد، مسئله وجود ذهنی است؛ ولی به اعتقاد استاد مصباح صرف ردّ سفسطه، امکان علم مطابق با واقع را اثبات نمی‌کند و با بحث وجود ذهنی نیز این مسئله حل نمی‌شود (همان، صص ۲۶۱ و ۲۶۵). در نتیجه «این مسئله دقیق و این گره‌گاه ظریف به صورت رازی سر به مهر در فلسفه اسلامی باقی ماند و فقط به همین

اندازه اکتفا می‌کردند که همه ادراکات ما به ادراکات بدیهی منتهی می‌شود و عقل بالفطره آنها را درک می‌کند و مطابقت آنها را با واقعیت می‌یابد» (همان، ص ۲۶۲).

نتیجه آنکه مسئله ارزش شناخت نه در کلمات فیلسوفان اسلامی و نه در سخنان فلاسفه غرب، راه حل روشنی نیافته است. به علامه مصباح کلید حل مسئله در سخنان علامه طباطبایی و در مسئله «ارجاع علوم حصولی به علم حضوری» نهفته است (همان، ص ۲۶۵-۲۷۳). ایشان با الهام از اندیشه‌های استاد با دقت نظر ستودنی خویش دیدگاهی نو در ابتدای معرفت‌های بشری بر پایه‌های یقینی و رهایی از شکاکیت و نسبی‌گرایی عرضه کردند (ر.ک: همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۴۸-۲۴۹).

۳. به‌کارگیری دیدگاه‌های معرفت‌شناختی عام در حل مسائل معرفت‌شناسی‌های خاص

در بخش ضرورت بحث از معرفت‌شناسی نشان دادیم که مسائل و نظریات این دانش تأثیرات بنیادین بر سایر علوم بشری بر جای می‌گذارند. این تأثیرگذاری در پاره‌ای از دانش‌های امروزی به صورت مستقیم و در نتیجه بسیار روشن است. در جای خود توضیح داده شده است معرفت‌شناسی بر اساس گستره قلمرو آن بر دو بخش است: معرفت‌شناسی مطلق یا عام و معرفت‌شناسی مقید یا خاص. مقصود از معرفت‌شناسی مطلق آن دسته نظریه‌های معرفت‌شناختی است که به نوع خاصی از معرفت اختصاص ندارد و همه حوزه‌های معرفت را در بر می‌گیرد؛ اما معرفت‌شناسی خاص تنها به بررسی نوع خاصی از معرفت می‌پردازد؛ برای مثال بررسی معرفت‌های تجربی، معرفت‌های اخلاقی یا معرفت‌های دینی به ترتیب در معرفت‌شناسی علوم تجربی (همان فلسفه علم)، معرفت‌شناسی اخلاق و معرفت‌شناسی دین صورت می‌گیرد (حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۶-۱۷). ناگفته روشن است که دیدگاه‌های برگزیده در معرفت‌شناسی عام بر معرفت‌شناسی‌های خاص تأثیر می‌گذارند.

سومین فعالیت ممتاز علامه طباطبایی و طبقه دوم معرفت‌شناسان اسلامی این بود که بر پایه دیدگاه‌های معرفت‌شناسی عام خویش به حل برخی مسائل اساسی در سایر حوزه‌های

دانشی به‌ویژه معرفت‌شناسی دین پرداختند. در واقع جریانی که در میان عالمان حوزوی در بهره‌مندی از میراث اندیشه عقلانی تشیع توسط حضرت امام خمینی \square و علامه طباطبایی شکل گرفته بود، توسط طبقه دوم اندیشمندان که تربیت‌یافتگان همین بزرگان بودند، استمرار یافت و در دهه‌های بعدی با استناد به مبانی معرفت‌شناختی مقبول در مواجهه با اندیشه‌های وارداتی و برداشت‌های التقاطی چون سدی استوار ایستادگی کرد. در دهه هفتاد و هشتاد شمسی، ساحت معرفت دینی در فضای فکری و فرهنگی ایران عرصه همجمله‌های توفنده از سوی تأثیرپذیرفتگان فلسفه‌های غربی بود. در این دوران، دانش‌آموختگان علوم انسانی غربی بر پایه دیدگاه‌های معرفت‌شناختی فیلسوفان غربی به بازتفسیر گسترده مفاهیم و آموزه‌های دینی دست زدند؛ بلکه با طرح اشکالات بسیار بر باورهای دینی هجوم آوردند. اما این بار نیز مانع استوار و سدی مستحکم به نام معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی پیش روی این حملات بود و فیلسوفان سرشناس این برهه به‌ویژه آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله جوادی آملی با درپیش گرفتن شیوه استاد خویش بار دیگر به دفاع از ساحت معرفت دینی پرداختند. این دو اندیشمند با باریک‌اندیشی ستودنی و موشکافی‌های تحسین‌برانگیز خود دیدگاه‌های نوپدید در قلمرو معرفت‌شناسی دین نظیر کثرت‌گرایی دینی، قرائت‌های مختلف از دین و قبض و بسط تئوریک شریعت را به نقد کشیدند و با دیدگاه‌های مستحکم خود از ساحت ایمان و عقلانیت شیعی دفاع کردند. به گفته یکی از اندیشمندان: «حوزه علمیه قم همان گونه که در مقطع قبل، امکانات معرفتی و فلسفی خود را در قالب کشف الاسرار و اصول فلسفه و روش رئالیسم به فعلیت رساند، در این مقطع نیز باید از امکانات خود بهره می‌برد و کتاب شریعت در آینه معرفت اثری است که در پاسخ به همین نیاز شکل گرفت» (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۲۶).

بر آگاهان به زمانه و کسانی که آن دوران را تجربه کرده‌اند، پوشیده نیست که اگر دفاع عالمانه و نقد محققانه فیلسوفان معرفت‌شناس آن زمان نبود، معلوم نبود چه بر سر معرفت دینی می‌آمد و چه سرانجام شومی در انتظار ایمان دینی بود.

آخرین طبقه معرفت‌شناسان اسلامی نقش‌آفرین در تحولات این دانش، شاگردان طبقه

پیشین‌اند. مهم‌ترین فعالیت این طبقه را باید پژوهش‌های تطبیقی میان دیدگاه‌ها و روی‌کردهای معرفت‌شناسی اسلامی با نظریات معرفت‌شناسی‌های غربی دانست. در صدر این اندیش‌وران باید بیش از همه از استاد محمد حسین‌زاده نام برد که چندین دهه از حیات علمی خود را متمرکز در آموزش و پژوهش معرفت‌شناسی بوده است و در میان پژوهش‌گران این عرصه، صاحب بیشترین آثار می‌باشد. آقایان حسن معلمی، علیرضا قائمی‌نیا، عباس عارفی و احمد ابوترابی دیگر استادان سرشناس این عرصه به شمار می‌آیند.

پس از ورود مباحث معرفت‌شناسی در قلمرو پژوهش‌های فلسفه اسلامی، برخی فعالیت‌های نهادی و پژوهش‌های علمی فراوانی از سوی نهادهای پژوهشی حوزه و مراکز اقماری آن شکل گرفت. برخی از مهم‌ترین فعالیت‌های نهادی را می‌توان این گونه نام برد: ۱. راه‌اندازی گروه پژوهشی معرفت‌شناسی از سوی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: یکی از فعالیت‌های علمی این نهاد، انتشار نخستین نشریه تخصصی در موضوع معرفت‌شناسی با عنوان **ذهن** است که با اخذ مجوز از شورای عالی حوزه‌های علمیه با رتبه علمی-پژوهشی از زمستان ۱۳۷۹ تا کنون ۸۹ شماره آن منتشر شده است.

۲. راه‌اندازی شورای علمی معرفت‌شناسی در مرکز پژوهشی دائرةالمعارف علوم عقلی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمينی^{۱۱}: یکی از فعالیت‌های پژوهشی این مرکز انتشار دو ویراست از **اصطلاح‌نامه معرفت‌شناسی** در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۸ بوده است.

۳. تأسیس انجمن معرفت‌شناسی حوزه علمیه (۱۳۸۳).

نتیجه

دانش معرفت‌شناسی به اقتضای موضوع حیاتی آن، دانشی بسیار تأثیرگذار است. تاریخچه ۶۰-۵۰ ساله این دانش نیز کارآمدی آن در دفع شبهات از ساحت باورهای دینی و بررسی خوانش‌های وارداتی از الهیات مسیحی را نشان می‌دهد؛ از این رو شایسته است مدیران

حوزه‌های علمیه و استادان و پژوهشگران فلسفه اهتمام بیشتری به ترویج و تعمیق این مباحث داشته باشند. باید روزبه‌روز بر غنا و استحکام مسائل معرفت‌شناسی اسلامی افزوده شود و با عطف توجه به مکاتب و دیدگاه‌های معرفت‌شناختی موجود و نوپدید در فلسفه غرب، با انجام پژوهش‌های تطبیقی، پاسخ‌های دقیق و روشنی برای مسائل فراهم آید؛ از سوی دیگر در دو قلمرو بسیار مهم معرفت دینی و علوم انسانی، هم باید مبانی معرفت‌شناختی دیدگاه‌های موجود استنباط و واکاوی شود، هم این دیدگاه‌ها بر پایه معرفت‌شناسی اسلامی، بررسی و ارزیابی شوند تا اعتبار آنها بر پایه صحت مبانی نظری‌شان آشکار شود. درنهایت با پی‌ریزی و تنسيق مبانی معرفت‌شناختی صائب به مثابه پایه‌های ساختمان علوم انسانی، زمینه تأسیس علوم انسانی و اجتماعی مقبول فراهم آید.

مسئله رابطه حواس ظاهری با حکم در قضایا کمتر مورد توجه واقع شده و از جانب فیلسوفان اسلامی تقریباً به صورت جسته گریخته، فرعی و غیر مهم مطرح گردیده است. وقتی نقش و جایگاه حواس در ایجاد حکم را بفهمیم، در دایره قضایای مرتبط با حواس ظاهری، جهت رسیدن به صدق، یقین و دوری از خطا آسان‌تر و مطمئن‌تر خواهیم بود؛ همچنین اگر حواس حکم‌کننده باشند، ناخواسته دنیای معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی دچار تحولات اساسی خواهد شد و پای تجربه‌گرایی و ارتباطش با عقل‌گرایی به حوزه تصدیقات معرفت‌شناسی اسلامی باز خواهد شد.

مقاله حاضر با استفاده از روش‌های توصیفی، تحلیلی و استدلالی و رویکرد تاریخی-منطقی به دنبال دست‌یابی به پاسخ پرسش‌های ذیل است:

- ۱- دیدگاه‌های فلاسفه اسلامی درباره رابطه حواس ظاهری با حکم در قضایا چیست؟
 - ۲- نظریه مختار درباره رابطه حواس ظاهری با حکم در قضایا چیست؟
- تا جایی که نگارنده بررسی نموده، مسئله فوق دارای پیشینه قابل توجهی نیست و تنها استاد محمد حسین زاده در کتاب منابع معرفت مطالبی در این خصوص بیان کرده است.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ الشفاء (البرهان)؛ تصدیر و مراجعه ابراهیم مدکور، تحقیق سعید زاید؛ قم: منشورات مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق.
۲. افلاطون، دوره آثار افلاطون؛ ترجمه محمدحسن لطفی؛ چ ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۳. التهانوی، محمدعلی؛ موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم؛ تقدیم و إشراف و مراجعة رفیق العجم؛ ط ۱، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، ۱۹۹۶م.
۴. پارسانیا، حمید؛ «مطلع»، شریعت در آینه معرفت: بررسی و نقد نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت؛ ۱۳۹۰.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ معرفت‌شناسی در قرآن؛ تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا؛ چ ۷، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
۶. —؛ شریعت در آینه معرفت: بررسی و نقد نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت؛ تنظیم و ویرایش حمید پارسانیا؛ چ ۶، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
۷. —؛ «چیستی فلسفه اسلامی»، قیسات؛ ش ۳۵، ۱۳۸۴، ص ۵-۱۰.
۸. حسین‌زاده، محمد؛ پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
۹. —؛ جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی؛ چ ۲، قم: انتشارات حکمت اسلامی، ۱۳۹۷.
۱۰. الشریف الجرجانی، علی بن محمد؛ معجم التعريفات؛ تحقیق و دراسة محمد صدیق المنشاوی؛ القاهرة: دار الفضيلة للنشر و التوزيع و التصدير، [بی‌تا].
۱۱. طوسی، خواجه نصیرالدین؛ اساس الإقتباس؛ تصحیح مدرس رضوی؛ چ ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
۱۲. علامه حلی؛ الجوهر النضید؛ قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۳.

۱۳. العلامة الطباطبائی، السید محمد حسین؛ اصول الفسفة؛ ترجمه جعفر السبحانی؛ ط ۳، قم: مؤسسه الإمام الصادق، ۱۳۸۴.
۱۴. طباطبائی، محمد حسین؛ اصول فلسفه رئالیسم؛ چ ۲، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۵. فراستخواه، مقصود؛ دین و جامعه؛ ویراستار حسین ناظم زاده؛ چ ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۱۶. مصباح، مجتبی و عبدالله محمدی؛ مبانی اندیشه اسلامی (۱): معرفت شناسی؛ چ ۲، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۴.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی؛ آموزش فلسفه؛ چ ۷، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۶.
۱۸. —؛ هم اندیشی معرفت شناسی؛ تدوین و نگارش محمد سربخشی؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۵.
۱۹. —؛ «ارزش شناخت»، دومین یادنامه علامه طباطبائی؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۵۵-۲۷۳.
۲۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ چ ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم)، چ ۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
۲۱. —؛ مسئله شناخت؛ چ ۴، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۴.
22. Aristotle; “Metaphysics”, in **Complete Works of Aristotle**; Vol.2, Jonathan Barnes (ed.); Princeton (N. J.): Princeton University Press, 1991.
23. Audi, Robert (Ed.); **The Cambridge Dictionary of Philosophy**; 2nd ed, New York: Cambridge University Press, 1999.
24. Ayer, Alfred Jules; **Language; Truth and Logic**; New York: Dover Publications Inc., 1952.
25. Baghramian, Maria; **Relativism: The Problems of Philosophy**; London: Routledge, 2004.
26. Bonjour, Lawrence; **The Structure of Empirical Knowledge**; Cambridge (MA): Harvard University Press, 1985.

-
27. Cohen, Stewart; “Scepticism”, in **Routledge Encyclopedia of Philosophy**; Vol.8, Edward Craig (ed.); London: Routledge, 1998.
 28. Guthrie, W. K. C., **The Sophists**, Cambridge: Cambridge University Press, 1997.
 29. _____; **A History of Greek Philosophy**; Vol.2 (The Presocratic Tradition from Parmenides to Democritus), Cambridge: Cambridge University Press, 1969.
 30. Landesman, Charles; **Skepticism: The Central Issues**; Oxford: Blackwell Publishing, 2002.
 31. Popkin, Richard; “History of Skepticism”, in **The Encyclopedia of Philosophy**, Vol.9, Donald M. Borchert (ed.); 2nd ed., New York: Macmillan Publishing, 2006.

